

< هو الحکیم >

عنوان:

علم غیب امام عسکری علیه السلام به قضا و قدر الهی



دکتر وحید باقر پورکاشانی

© صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ ©



@SERATEHAGHI

هر مسأله‌ای که می‌خواست در زندگی‌های ما اتفاق بیفتد،  
یک تقدیر کلی در لوح محفوظ هست.

لوح محفوظ همان چیزی است که وقتی حجت خدا به آن  
نگاه می‌کند، اتفاقات را می‌بیند موبه‌مو اتفاق می‌افتد.

منتها این لوح بر چه اساس نوشته شده؟

خداوند می‌دانسته این عبد چه اراده‌ای می‌کند، با توجه به  
اختیار خودش و اراده‌ی خودش، اراده‌ای که می‌خواسته  
انجام بگیرد، همان را در لوح محفوظ ثبت کرده، اما بداء هم  
حاصل هست!

یعنی گاهی اوقات مسائلی ممکن است که در لوح باشد، اما  
جوری دیگه اتفاق بیفتد!

از اعتقادات شیعه بداء هست؛ که حالا در بیان توضیح بداء  
نیستیم.

یک چیزهایی در زندگی انسان پیش می‌آید، مثلاً مثل ازدواج!  
گاهی اوقات طرف خیلی دقیق تحقیق می‌کند، با این خانم هم

یک مدتی صحبت می‌کند، ولی بعد که زیر یک سقف

می‌روند، مسائل جور دیگری رقم می‌خورد.

حالا خوب و بدش را من کاری ندارم. گاهی وقت‌ها می‌بینی

که خوب در می‌آید گاهی وقت‌ها هم بد در می‌آید! مختلف  
هست!

و در بسیاری از موارد خود ما مقصریم!

اما در یک سری از مسائل واقعاً مقصر نیستیم، تلاش خودمان را کردیم و چنین مسأله‌ای پیش آمده. یک روایتی بخوانم از کتاب مدینه المعاجز، از سید هاشم بحرانی، صفحه‌ی ۲۰۸: «یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام می‌گوید روزی خواستم با زنی در عراق ازدواج موقت بکنم. پس نزد امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و خواستم که در مورد این کار من را راهنمایی کند. قبل از اینکه من چیزی بگویم...» یعنی ما تازه رفتیم پیش امام، امام می‌دانسته! واقعاً گاهی وقت‌ها من وقتی محضر آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌رسم، می‌گویم آقا تو که می‌دانی ما چی کاره‌ایم! نسبت به چیزهایی که باعث خجالت شماست، ما را ببخشید! شما که وجود ما را می‌دانید! من چرا بخواهم جلوی شما ظاهرنمایی کنم! همه چیز ما را می‌دانی! آقا درست‌مان کن! آقا دست‌مان را بگیر! آقا همه چیز دست شماست! آقا شما هستی که به تعبیری کبریت احمری! شما هستی که به تعبیری مس را طلا می‌کنی! امام با یک نگاه، مس وجود انسان را طلا می‌کند! یک نگاه امام! حالا ببینید امام، درون‌شان می‌دانسته این مرد چه می‌خواهد!

@MAHDISM\_12

@SERATEHAGHI

«قبل از اینکه چیزی بگویم ایشان به من فرمود: ای فلانی! گویا می‌خواهی با یک زن ناصبی مذهب که به تو ۱۰۰ دینار هم خواهد داد ازدواج کنی.»

۱۰۰ دینار هم می‌دهد، یک چیز هوس‌برانگیزی هست! ناصبی که این‌جا می‌گوید یعنی شیعه نیست. یعنی به اعتقادی که باید نسبت به ما داشتند باشه پشت می‌کند، زیرا ناصبی به این معنا که سبّ ائمه بکند، اصلاً عقدشان باطل است!

عرض کردم آقا شما که می‌دانستی، من اصلاً با این ازدواج نمی‌کنم!

«حضرت فرمودند: قضا و قدر بر این است که تو با این زن ازدواج کنی و ازدواج می‌کنی. راوی می‌گوید به بغداد رفتم و با اینکه تصمیم گرفتم به هیچ‌وجه تحت هیچ شرایطی با این خانم ازدواج نکنم، یک حادثه و وقایعی پیش آمد و این خانم ۱۰۰ دینار را داد و ما هم عقد را خواندیم این خانم به محرمیت درآوردم و آن‌چه که حضرت عسکری علیه‌السلام فرموده بودند اتفاق افتاد. پس نزد ایشان به سامرا برگشتم و ایشان به من گفتند نشانه‌های امامت و ولایت ما را چگونه می‌یابی؟»  
حضرت گفتند این خبری که به تو دادیم دقیقاً اتفاق افتاد! این ماجرا را ابو جعفر محمد بن جریر طبری در کتاب الامامة هم نقل کرده است.